

از دواج ساده در سیره شهدا



ناصر کاوه

کتاب ازدواج ساده، شهید، ناصر کاوه

امروز کشور ما به بزرگداشت شهدا احتیاج دارد

امروز کشور ما به بزرگداشت شهدا احتیاج دارد. تهاجم دشمنان در سطح مسائل معنوی، بسیار مشکل سازتر از حملات سخت است... شهدا در زمانی که زنده بودند، با جان خودشان دفاع کردند؛ امروز با هویت و معنویت خودشان دارند از هویت کشور و اسلام دفاع می کنند.

امام خامنه ای؛ در دیدار با دست اندرکاران کنگره بزرگداشت

شهدای استان خراسان جنوبی

۱۴ آبان ۱۴۰۲



نباید گداشت جوشش خون شهیدان فرو بنشیند زیران شهیدان هویت

ملات ایران هستند و ملت نباید هویت خود را فراموش کند.

پسر معظم انقلاب اسلامی، امام خامنه ای

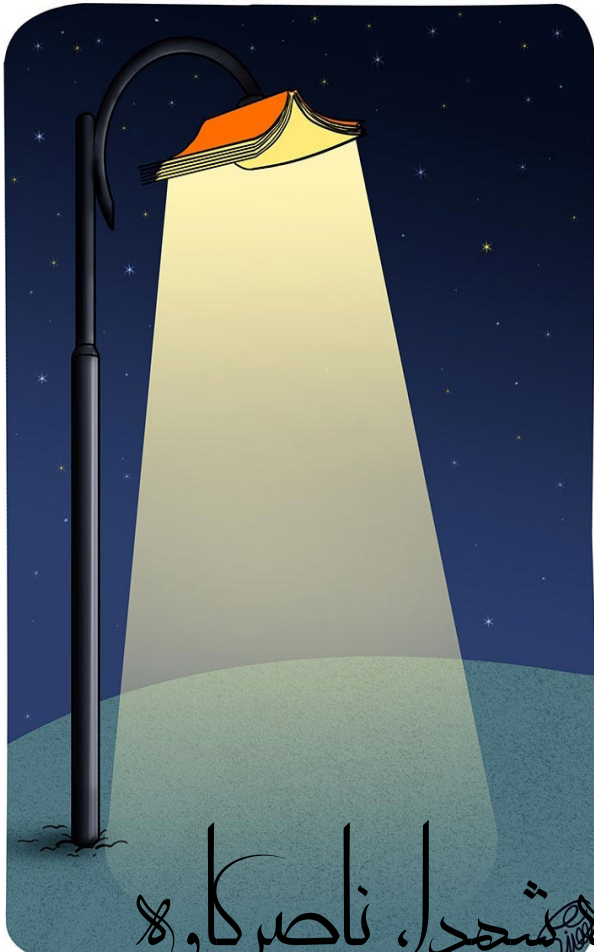
۲۲ آذر ۱۴۰۲

کتاب از دروازه ساد شهید ناصر کاوی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ازدواج ساده در سیره شهدا
نویسنده: ناصر کاوه
گرافیک و طراح: علی کربلائی
ویراستار، حروف نگار: نرگس کاوه
مشاور طرح: مهدی کاوه
روابط عمومی و پشتیبانی: فاطمه عاقلی
رسانه و فضای مجازی: لیلا عاقلی
قیمت: ۲/۰۰۰/۰۰۰ ریال
شمارگان: ۳۰۰۰ نسخه

سرشناسه: کاوه، ناصر، ۱۳۴۴
عنوان و نام پدیدآور: ازدواج ساده در سیره شهدا
مشخصات ظاهری: ۴۱ ص.
شابک:
۲/۰۰۰/۰۰۰ ریال
وضعیت فهرست نویسی: فیپا
یادداشت: کتابنامه.
موضوع: شهیدان — ایران — بازماندگان — خاطرات
موضوع: Martyrs — Iran — Survivors — Diaries
موضوع: جنگ ایران و عراق، ۱۳۵۹-۱۳۶۷ — خاطرات
موضوع: Personal narratives — Iran-Iraq War، ۱۹۸۰-۱۹۸۸
رده بندی کنگره:
رده بندی دیوبی:
شماره کتابشناسی ملی:



فهرست

- مقدمه / ۶
- ازدواج ساده / ۸
- خواستگاری / ۹
- ازدواج خدایی / ۱۲
- پیوند الهی / ۱۳
- ایمان / ۱۴
- مهریه / ۱۸
- دعوت نامه / ۲۰
- مبلمان / ۱۹
- شهید تهرانی مقدم / ۲۵
- مراسم عقد ساده / ۲۸
- یک جلد قرآن / ۳۲
- داستان ازدواج ساده / ۲۶
- نماز شکر / ۳۹
- از عروسی شروع کنید / ۴۱

کتاب ازدواج ساده شهدا، ناصر کاوه



در بیان زندگی نامه‌ی شهیدان سعی کنیم خصوصیات زندگی اینها و سبک زندگی
اینها و چگونگی مشی زندگی اینها را تبیین کنیم، این مهم است امام خامنه‌ای

کتاب از دروازه سادۀ شهدا، ناصر کاوی

این کتاب تقدیم می‌شود
به ائمه معصومین (صلوات الله علیهم اجمعین)
امام خمینی (ره)، شهدا از صدر اسلام تا تمامی شهدای نظام مقدس
جمهوری اسلامی ایران و رئیس جمهور شهید، سیدابراهیم رئیسی و شهدای همراه

امام خامنه‌ای

... ما با شهدا معاصر بودیم و جهاد و ایثار و شهادت و گره‌گشایی‌ها و ایستادگی آنان در مقابل قدرتها را دیدیم اما نسل جوان، این موضوع را با وضوح و بداهتی که ما متوجه شدیم، نمی‌بیند، بنابراین هر یک از علما، روشنفکران، دانشگاهیان و صاحبان مناصب دولتی، باید به تناسب جایگاه خود نقش آفرینی کنند. راه مقابله با جنگ شناختی، اقتصادی، سیاسی و امنیتی جبهه دشمنان انقلاب اسلامی، استمرار راه شهدا و عمل به درس آنان یعنی مجاهدت، ایستادگی و مقاومت است...

... عزیزان من، برادران خوب، خواهران خوب! بدانید، امروز هم پیام شهیدان اگر به گوش ما برسد، از ما خوف را و حزن را برطرف خواهد کرد. آنهایی که دچار خوفند، آنهایی که دچار حزنند، این پیام را نمی‌گیرند، نمی‌شنوند، والا اگر صدای شهیدان را بشنویم، خوف و حزن ما هم محو خواهد شد، به برکت صدای شهیدان...



کتاب از دواغر ساد شهادت ناصر کاوی



شهدا در محضر خدا هستند

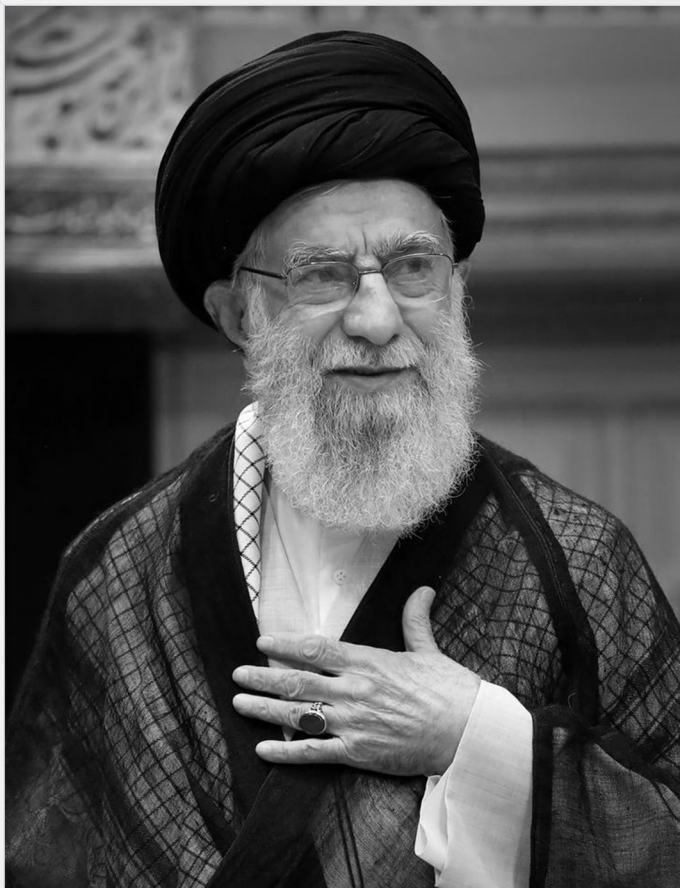


قلم قاصر ما در وصف شهیدان چه تواند گفت، از شهیدان ارجمندی که خداوند تعالی در شأن آنان کلمه بزرگ اَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ را فرموده است، بشری قاصر مثل من چه تواند گفت. آیا بار یافتن نزد خدایوند و ضیافت مقام ربوبی از آنان را می توان با قلم و بیان و گفت و شنود توضیح داد؟ آیا این همان مقام فادخلی فی عبادی و ادخلی جنتی [۸] نیست که حدیث شریف بر سید شهیدان و سرور مظلومان منطبق نموده است؟ آیا این جنت همان است که مؤمنان در آن راه دارند، یا لطیفه الهی آن است؟ آیا این بار یافتن و ارتزاق نزد رب الارباب همان معنی بشری آن است، یا رمزی الهی و والاترو فوق برداشت بشر خاکی؟ بارالها، این چه سعادت عظیمی است که نصیب بندگان خاص خود فرمودی که ما از آن محرومیم. اکنون من به مادران و پدران مهربانی این بندگان خاص خدا و همسران و بازماندگان این عزیزان به جای تسلیت، تبریک عرض می کنم. یَالْیَتیمی کنت مَعَهُمْ فَاَفَوْزَ فَوْزاً عَظِیماً. امام خمینی، کتاب: ایثار و شهادت در مکتب امام خمینی (ره)، ص ۲۳

«مقدمه»

موسی، هنوز پیغمبر نشده است. قبل از اینکه به پیغمبری برسد، حضرت موسی جوان بی همسری بود. چون انقلابی بود، تحت تعقیب قرار گرفت که او را فرعونیان بکشند. ایشان از منطقه‌ی حکومت فرعون فرار کرد و به منطقه‌ی آمد که فرعون دیگر حکومت نداشت. حضرت شعیب پیغمبر آنجا بود. قبل از آنکه وارد منطقه بشود. تا وارد منطقه شد، دید که یک چشمه‌ی آبی است، کشاورزها گوسفندها و بزغاله‌ها را آورده‌اند که آب بدهند. و دو تا هم دختر کنار ایستاده‌اند. به خانم‌ها گفت: خانم‌ها! «ما خَطُّکما» (قصص / ۲۳) شما چرا کنار هستی؟ گفتند: ما هم بزغاله داریم. چوپان هستیم، می خواهیم آب بدهیم. الان لب چشمه مردها هستند، جلو برویم تنه ما به تنه مردها می خورد. ایستادیم مردها بروند، ما برویم و بزغاله‌ها را آب بدهیم. گفت: خوب به من بدهید بروم و آب بدهم. گفتند: بسم الله! بزغاله‌ها را گرفت و آب داد و تحویل داد. بعد هم چون تشنه و گرسنه بود، هوا هیچ داغ بود. «فَسَقَى لَهُمَا ثُمَّ تَوَلَّى إِلَى الظِّلِّ» (قصص / ۲۴) یک سایه‌ای پیدا کرد و «فَقَالَ» گفت: خدایا! «رَبِّ اِنِّی لِمَا اَنْزَلْتَ اِلَیَّ مِنْ خَیْرِ فَغَیْرٍ» خدایا هر خیری برسانی الان وقتش است. امام صادق (ع) فرمود: این گرسنه بود. منتهی نمی خواست به خدا بگوید: نان! گفت: خیری می رسانی حالا برسان. یعنی نان می خواست. دخترها در خانه رفتند و پدرشان مثلاً گفته باشد که زود آمدید. گفتند: یک جوانی آمد و بزغاله‌های ما را آب داد. گفت: بروید و به او بگویید بیاید. یکی از این دخترها آمد و گفت: بابام گفته است که به منزل تشریف بیاورید. چه کار دارد؟ «قَالَ اِنْ اَبِی» یعنی پدرم، «یَدْعُوکَ» تو را دعوت کرده است، که بفرماید منزل!

کتاب ازدواج ساده، شهید، ناصر کاوی



به برکت شهیدان، حزن و خوف ما از بین می رود

«اگر چنانچه شما امروز به جمع آوری و افزودن بر سرمایه‌ی خاطرات جنگ رو نیاورید، دشمن میدان را از شما خواهد گرفت؛ این یک خطر است؛ من دارم به شما می گویم، جنگ را شما روایت کنید که خودتان در جنگ بوده‌اید؛ اگر شما جنگ را روایت نکردید، دشمن شما جنگ را روایت خواهد کرد آن طور که دلش می خواهد...»
... ما باید در این زمینه خیلی احساس وظیفه کنیم، خیلی کار کنیم...

عزیزان من، برادران خوب، خواهران خوب! بدانید، «امروز هم پیام شهیدان اگر به گوش ما برسد، از ما خوف را و چزن را برطرف خواهد کرد. آنهایی که دچار خوفند، آنهایی که دچار حزنند، این پیام را نمی گیرند، نمی شنوند، و الا اگر صدای شهیدان را بشنویم، خوف و حزن ما هم محو خواهد شد به برکت صدای شهیدان... این حزن و خوف ما را از بین خواهد برد و بهجت و شجاعت و اقدام را برای ما به ارمغان خواهد آورد...»

امام خامنه ای، ۰۴/مهر/۱۳۹۷

خوب چه کار دارد؟ «لِيَجْزِيَكَ» می خواهد جزا بدهد، به تو پول بدهد. چه کرده‌ام؟ «لِيَجْزِيَكَ أَجْرًا مَا سَقَيْتَ» (قصص/۲۵) اجر سقایی‌ات را بدهد. تو برای بزغاله‌ها سقایی کردی، پدرم می خواهد پولش را به تو بدهد. خوب او که دنبال این نبود. حالا موسی چه داشت؟ هیچی نداشت. «فَلَمَّا جَاءَهُ وَقَصَّ عَلَيْهِ الْقِصَصَ» ماجرا را موسی گفت که تحت تعقیب هستم، از منطقه‌ی فرعون فرار کردم و به منطقه‌ی شما آمدم. دیدم دخترهای شما کنار هستند. بزغاله‌هایشان را آب دادم. حالا! گفت که یک: «نَجَوْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ» نجات پیدا کردی. تو دیگر در امان هستی. دست فرعون دیگر به تو نمی‌رسد. فعلاً هم این اتاق خانه‌ی ما برای تو. غریب هستی. این هم مسکن تو. یکی از دخترهایم را هم به عقد تو درمی‌آورم. این ازدواج آسان است. «قَالَ» شعیب گفت. «اِنِّي اُرِيْدُ» من اراده کرده‌ام. اراده یعنی تصمیم جدی دارم. «اِنَّ اَنْكِحَكَ» به نکاح در بیاورم، به ازدواج در بیاورم، چه کسی را؟ «اِحْدَى ابْنَتَيْ هَاتَيْنِ» یکی از این دخترهایم را می‌خواهم به ازدواج در بیاورم. خوب من پول ندارم. مهریه ندارم. مهریه نداری؟ کار کن. «تَأْجِرْنِي» اجیر من باش. کارگر من باش. چقدر وقت؟ «ثَمَانِي جَجَج» هشت سال و... باحول وقوه الهی، باتوسل به چهارده خورشید منور و با استعانت از شهدا از میان هزاران خاطره و به رسم چیدن بهترین گل‌های معطر و تهیه خوش‌بوترین عطرها و با امید برآمدن هزاران آرزو با نام مقدس و مبارک «امام زمان (عج)» و با «رمز یا زهرا (س)» نوشتن «ازدواج ساده در سیره شهدا» را شروع می‌کنیم، تا انشاءالله مورد رضایت و خشنودی «خداوند عزوجل» واقع گردد... ارادتمند: ناصر کاوه

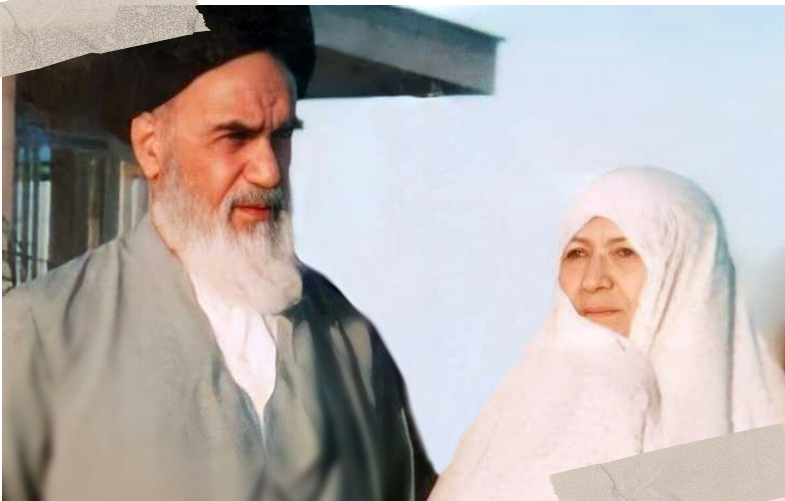
کتاب ازدواج ساده شهدا، ناصر کاوه



ازدواج ساده در سیره شهدا

✦ عروسی ساده

کسی رو نپسندیده بود، مگر دختر آقای ثقفی که او هم رضایت نمی داد. همسر امام با صحبت های زیادی که با ایشان شد و چند بار خواب دیدن بالاخره راضی شد با آقا روح الله ازدواج کنه، عقد را در حرم حضرت عبدالعظیم حسنی(ع) خواندند. ماه مبارک رمضان هم یک عروسی ساده گرفتند. همان اول به خانومشون گفتند: هر کاری می خواهی بکن فقط گناه نکن...



✦ خواستگاری شهید حسن باقری

اول ایشان حرف زدند گفتند : اسم من حسن باقری نیست. من غلام حسین افشردی هستم. به خاطر این که از نیروی اطلاعاتی جنگ هستم مرا به نام حسن باقری می شناسند. این اولین صدقاتی بود که از ایشان دیدم و روی من خیلی اثر گذاشت. در صدای پخته اش روراستی و صداقت، موج می زد. من هم از علاقه ام به کاردر ستاد جنگ گفتم. گفتم در این شرایط و تا زمانی که جنگ هست باید کارکنم. نمی خواهم چیزی مانع حضورم در کار جنگ باشد. اعتقاد زیادی هم به این ندارم که حضور زن فقط در خانه خلاصه شود. پاسخ ایشان چه بود؟... واقع امر این بود که ایشان بالاتر از اینهایی که من گفتم می دید. به من گفت: شما حتی نباید خودتان را محدود به این جنگ بکنید. انقلاب موقعیتی پیش آورده است که زن باید جایگاه خودش را پیدا کند. باید به کارهای بزرگ تری فکر کنید. احساس من این بود که ایشان این حرف ها را از روی اعتقاد می گفت. من در میان این حرف ها دوباره امواج آن صداقت را دیدم. برشی از زندگی جانشین نیروی زمینی و مسئول اطلاعات کل سپاه، راوی: همسر شهید حسن باقری



کتاب ازدواج ساده شهدا، ناصر کاوی



✦ عقیف و باحجاب

به قد و قواره اش نمی آمد که درباره ازدواج بگوید؛ اما با صراحت تمام موضوع را مطرح کرد!... گفتیم: زود است؛ بگذار جنگ تمام شود، خودمان آستین بالا می زنیم. گفت: نه، پیامبر فرموده ازدواج کنید تا ایمان تان کامل شود؛ من هم برای تکمیل ایمان باید ازدواج کنم، باید!... همین ها را گفت که در سن نوزده سالگی زنش دادیم! گفتیم: حالا بگو دوست داری همسرت چگونه باشد؟... گفت: عقیف باشد و با حجاب.

برشی از زندگی شهید حسین زارع، منبع: موسسه مطاف عشق

✦ خواستگاری

چند روز پس از خواستگاری خانواده بزرگوار حضرت آیت الله خامنه ای از دختر بنده، خدمت مقام معظم رهبری رسیدم. ایشان فرمودند: آقای دکتر!... اگر خدا بخواهد با هم خویشاوند می شویم. عرض کردم چطور؟ فرمودند: آقا مجتبی و دختر خانم شما ظاهراً یکدیگر را پسندیده اند و در گفتگو به نتیجه رسیده اند. حالا نظر شما چیست؟ عرض کردم: آقا اختیار ما هم دست شماست! آقا فرمودند: شما و



همسرتان استاد دانشگاه هستید و زندگی شما با زندگی ما متفاوت است. تمام زندگی ما غیر از کتاب هایم، یک وانت لوازم کهنه است. خانه ما هم دو اتاق اندرونی دارد و یک اتاق بیرونی که مسئولان می آیند و با من دیدار می کنند. من پولی برای خرید خانه ندارم. خانه ای اجاره کرده ایم که فرار است، در یک طبقه ی آن آقا مصطفی و در طبقه ی دیگر آقا مجتبی زندگی کنند. ما زندگی معمولی داریم و شما زندگی خوبی دارید، مثل ما زندگی نکرده اید. آیا دختر شما حاضر است با این وجود زندگی کند؟! زیبایی و دقت سخن رهبر معظم انقلاب برای من بسیار جالب بود. موضوع را به دخترم گفتم و او با روی باز استقبال کرد...

بیانات شنیدنی مقام معظم رهبری در مراسم خواستگاری فرزندشان، آقا مجتبی - به نقل از آقای دکتر غلامعلی

✦ مراسم خواستگاری

شهید عبدالصمد می خواستن ازدواج کنن . بنده هم واسطه این ازدواج شدم لذا برنامه خواستگاری رو هماهنگ کردم ... لحظه آخر نمی دانم چی شد که شهید صمد نیامد و گفت نمی تونم خواستگاری پیام! خلاصه من خیلی ناراحت شدم!... آبروم رفت!... شهید صمد بعدها بهم گفتند: من دارم میرم ماموریت، مارو حلال کن!... گفتم: برو اگر شهید شدی حلالت می کنم!... گذشت و صمد آقا شهید شد!...



برشی از زندگی شهید صمد شهید پور - روای: دوست شهید

کتاب ازدواج ساده شهید، ناصر کاوی

زمان مناسب

از نظر رهبر



کتابخانه آیت‌الله العظمی ناصر کاشانی

ازدواج انقلاب

اسلام اصرار دارد بر این که ازدواج هر چه زودتر، از آغاز احساس نیاز انجام گیرد. زود که می‌گوییم یعنی از همان وقتی که دختر و پسر احساس نیاز می‌کنند به داشتن همسر. علت چیست؟ اولاً برکات و خیرات ازدواج، قبل از این که زمان بگذرد و عمر تلف بشود، برای انسان حاصل خواهد شد. ثانیاً جلوی طغیانهای جنسی رامی‌گیرد. لذا می‌فرماید: «من تزوج احرز نصف دینه». یعنی نصف تهدیدی که انسان درباره‌ی دین خود می‌بیند از طرف طغیانهای جنسی است!

عبدالله
رهبر انقلاب اسلامی
۹ اسفند ۱۳۸۵



کتاب ازدواج سادۀ شحد، ناصر گار

← ازدواج خدایی

یادم هست سال آخر بود، از آنجا که با باطن پاک رضا آشنا بودم، خانمی را از نزدیکان مان برایش نشان کرده بودیم واصلاً فکرش را نمی کردم خودش قصد ازدواج داشته باشد اما از آنجا که خدا به قول معروف درو تخته را با هم جوش می دهد. یک شب با برادر و خانواده اش جلوی در خانه ما آمدند و ما هم شدیم واسطه این ازدواج خدایی و با هم رفتیم خواستگاری. شاید باورتان نشود ولی همان شب همه ی هماهنگی ها انجام شد. اما کمتر از دو ماه از این ماجرا نگذشته بود که رضا به رفقاییش پیوست. بعدها همسرش می گفت: در همان ایام کوتاه یک بار به من گفت من مطمئناً شهید می شوم و ازدواجم هم وسیله ایست برای رسیدنم به این هدف...

شهید علیرضا شهبازی - راوی: برادر میر طاهری



← ازدواج

مراسم عقدمان را در جوار مزار شهدای گمنام برگزار کردیم و نام فرزندمان را احسان قبل از تولد فرزندش انتخاب کردند. اگرچه چشمان پدر نتوانست تولد پسرش سیدمحمدطاها را نظاره گر باشد و شیرینی پدر شدن را لمس کند و پرتاب خمپاره و اصابت ترکش در سوره موجب شهادتش شد. بزرگترین آرزوی همسر من شهادت بود که این آرزو بعد از پنج سال و دو ماه از زندگی مشترک به اجابت رسید. مداومت به خواندن زیارت عاشورا و خواندن دو رکعت نماز حضرت فاطمه زهرا(س) بعد از هر نماز صبح از ویژگیهای منحصر به فرد همسر شهیدم بود. سید احسان حاجیحتملو یکی از پاسداران سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و از تیپ ۴۵ جوادالائمه(ع) شهرستان گرگان بود که در بهمن سال ۱۳۹۳ در دفاع از حرم اهل بیت (ع) و مبارزه با تکفیریهای جنایتکار در حلب سوریه به مقام رفیع شهادت نائل شد...

برشی از زندگی شهید مدافع حرم
سید احسان حاجی حتملو



کتاب از دواجر ساد شحد، ناصر کاو



➤ پیوند الهی

ابراهیم یه روز تو کوچه دید که پسر همسایه با دختر همسایه مشغول صحبت است. پسر تا ابراهیم را دید خداحافظی کرد و رفت. چند روز بعد دوباره این ماجرا تکرار شد. این بار ابراهیم جلو رفت. دختر به سمت دیگر کوچه رفت و ابراهیم در مقابل پسر قرار گرفت. پسر ترسیده بود. اما ابراهیم مثل همیشه لبخندی بر روی لب داشت. ابراهیم گفت:

تو کوچه و محله ما همچین چیزی سابقه نداشته. من، تو و خانواده ات را می شناسم، تو اگر واقعا این دختر را می خواهی من با پدرت صحبت کنم. ابراهیم گفت ببین، پدرت خونه بزرگی داره، تو هم که تو مغازه مشغول به کار هستی، من امشب تو مسجد با پدرت صحبت می کنم تا ان شاء الله بتونی با این دختر ازدواج کنی، دیگه چی می خوای؟

جوان گفت: هر چی شما بگی... شب بعد از نماز، ابراهیم در مسجد با پدر آن جوان صحبت کرد و از ازدواج گفت و اینکه اگر کسی شرایط ازدواج داشته باشد و همسر مناسبی پیدا کند، باید ازدواج کند. در غیر این صورت اگر به حرام بیفتند باید پیش خدا جوابگو باشد. پدر آن جوان حرفهای ابراهیم را تأیید کرد اما وقتی حرف پسرش شد اخم هایش رفت توی هم. ابراهیم پرسید:

«حاجی اگه پسرت بخواد خودش را حفظ کنه و تو گناه نیفته، اون هم تو این شرایط جامعه، کار بدی کرده؟ پدر آن جوان گفت: «نه.» فردای آن روز مادر ابراهیم با مادر آن جوان صحبت کرد و بعد هم با مادر دختر. یک ماه از آن قضیه گذشت. ابراهیم وقتی از بازار برمی گشت شب بود. آخر کوچه چراغانی بود. لبخند رضایت بر لبان ابراهیم نقش بسته بود و...

خاطرات شهید ابراهیم هادی - کتاب سلام بر ابراهیم ، ص ۴۷ تا ۴۸

کتاب ازدواج سادۀ شهید، ناصر کاوی

✦ ازدواج احمدی روشن

آقا مصطفی مرا در دانشگاه دیده بود و میگفت: «حجب و حیای و متانت تو با دیگران فرق میکرد و دلیل اصلی انتخابم این بود» ایشان فوق العاده صادق بودند، زمانی که پیشنهاد ازدواج دادند، به من گفتند: «من نه کار دارم، نه سربازی رفتم و نه درسم تمام شده» بنده با توجه به محبت، ایمان و صداقت آقا مصطفی رضایت اولیه را دادم و این قضیه ۳ سال طول کشید. من و آقا مصطفی سال ۸۲ عقد و سال ۸۳ ازدواج کردیم. بعد از ازدواج مسئله خدمت سربازی و کارشان هم حل شد. مهریه من ۵۰۰ سکه بود اما باهم ۱۴ سکه را توافق کردیم و ایشان هم مهریه ام را دادند. مراسم ازدواجمان نیز در منزل خودمان با حضور ۹۰ مهمان برگزار شد. مجلس عروسی را که در منزل مادرم گرفتیم و چند نوع غذا دادیم. خیلی ساده نبود ولی به هر حال با توجه به موقعیت خودمان، عروسی نه خیلی ساده و نه خیلی مجلل بود. ماشین پراید یکی از دوستان مصطفی را گل زده بودیم. نسبت به ازدواج دوروبری ها مراسم ما خیلی ساده تر بود. هم خانواده ها از این وضع راضی بودند و هم خودمان... شرط ازدواج مصطفی با همسرش این بود که اگر یک روز ازدواج کردیم و من خواستم به لبنان بروم و شهید شوم حق نداری جلوی من را بگیری...

برشی از زندگی شهید مصطفی احمدی روشن، راوی: همسر شهید



✦ خواستگار

چند ماه زندگی مشترک کرده بودم. شش ماه هم هرچه خواستگار آمده بود، رد کرده بودم. نمی خواستم قبول کنم. مصطفی راهم اول رد کردم. پیغام داده بود که امام گفتند با همسرهای شهدا ازدواج کنید. قبول نکردم. گفتم «تا مراسم سال باید صبر کنید. گفته بود: شما سیدید. می خواهم داماد حضرت زهرا بشم. دیگر حرفی نزدیم. منبع: کتاب یادگاران، جلد هشت کتاب شهید رسانی پور، ص ۸۱»



✦ ایمان

حول و حوش انقلاب بود که برایش رفتند خواستگاری. تنها ملاکش ایمان بود. از خواستگاری که آمدند، مادر گفت: بگو ببینم دختر خانم را پسند کردی؟... در جواب گفت: مطمئن هستم انتخاب درستی کردیم. آخه پدرش ازم پرسید اهل خمس و زکات و نماز هستم یا نه...

برشی از زندگی شهید قربانعلی عرب، کتاب این عمارص ۲۵

کتاب از دواجر سادۀ شهید، ناصر کاوی

← ساکن خوابگاه

زمان نامزدی، من دانش آموز بودم، جمال هم دانشجوی بود. اولین هدیه ای که به من داد یک جلد صحیفه سجادیه بود که در صفحه اول آن نوشته بود: امیدوارم این کتاب موجب ارتقای فکری و فرهنگ اسلامی شما باشد! زندگی مشترک ما هم که شروع شد، ساکن خوابگاه دانشجویی شدیم و بیشتر زندگی کوتاه مادرهمان یکی دواتاق کوچک خوابگاه بود. برشی از زندگی شهید مهندس جمال ظل انوار



← عروسی درسلف سرویس

سالن عروسی ما سلف سرویس دانشگاه بود. وقتی که سرکلاس درس این را برای بچه ها تعریف می کنم، می بینم بچه ها اصلا در مخیله شان نمی گنجد. وقتی که ازدواج کردیم به خوابگاه دانشجویی رفتیم. دکتر گفت: می خواهی خانه بگیرم؟ گفتم: نه؛ خوابگاه خوب است. با لباس عروس از پله های خوابگاه بالا رفتم. یک سوئیت کوچک متاهلی داشتیم. آقای دکتر صالحی استاد ما بود. ایشان با خانم شان، آقای دکتر غفرانی هم با خانم شان، مهمان ما بودند. یک سفره کوچک انداختیم. دو تا پتو و دو تا پشتی داشتیم. با افتخار از این دو استاد بزرگوار در همان خانه کوچک خوابگاهی پذیرایی کردیم. بعد هم دوتایی نشستیم راجع به مسائل هسته ای صحبت کردیم. در آن سوئیت یک صندلی نداشتیم که پشت میز کامپیوتر بنشینیم. کامپیوتر را روی میز کوچکی که قدیم ها زیر چرخ خیاطی می گذاشتند، گذاشته بودیم. پسر دکتر عباسی قرار بود به خانه ما بیاید. دکتر به او گفته بود اگر می آیی، یک صندلی هم برای خودت بیاور. من فقط یک دانه صندلی دارم. اوایل زندگی خرج ما از طریق پولی که از راه تدریس یا حق تالیف کتاب دکتر و نیز حقوق من که با مدرک لیسانس در دانشگاه امیرکبیر با ماهی ۱۳۵۰۰ تومان مشغول کار بودم، تامین می شد. در تمام این سال ها خودم را در اوج عزت دیدم. نمی دانم این را چگونه بیان کنم. احساس می کردم خواهرم، برادرم، اقوام و هر کس که به خانه من می آید، خیلی مفتخر شده که به خانه من آمده است. این مرد من را در زندگی غنی کرده بود. عشقش، محبتش، یگانگیش، خلوصش، نمازهایش برای من ارزش بود. این چیزها برای من ارزش بود و ایشان این چیزها را تام و تمام داشت...

راوی همسر شهید دانشمند هسته ای، دکتر مجید شهریاری

کتاب ازدواج ساده شهید، ناصر کاوی

ماجرای ازدواج حضرت

انتشار به مناسبت ۱ ذی الحجه؛ سالروز ازدواج

۱ مدتی از بازگشت سیدعلی خامنه‌ای از قم به مشهد نمی‌گذشت. بانو خدیجه که در اندیشه ازدواج پسر دوشم بود، دست به کار شد و دختری را که در خانواده‌ای سنتی و با علائق مذهبی پرورش یافته بود، به او پیشنهاد کرد.

۲ هم‌پا پیش گذاشت و مقدمات خواستگاری را فراهم نمود. همان راهی را که چهار پنج سال پیش برای سید محمد رفته بود، این بار برای سیدعلی پیمود.

۳ حاج محمد اسماعیل خجسته باقرزاده، پدر عروس، از کاسبان دین دار و باسواد مشهد بود. او پذیرفت که دخترش به عقد طلبه تازه از قم برگشته‌ای درآید که تصمیم دارد در مشهد ساکن شود، آیت‌الله میلانی و دیگر بزرگان اهل علم مشهد او را می‌شناختند و تأیید می‌کنند و به او علاقه دارند.

کتاب ازدواج سادۀ شهدا، ناصرکار

ت آیت الله خامنه‌ای

حج حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و حضرت زهرا علیها السلام

۴ هزینه ازدواج، آن بخشی که طبق توافق به عهده داماد بود، توسط آیت الله حاج سید جواد خامنه‌ای تأمین شد که مبلغ قابل توجهی نبود. مخارج عقد را گذاشتند به عهده خانواده عروس که حتماً قابل توجه بود. «آنها مرفه بودند، می توانستند و کردند.»

۵ اوایل پاییز ۱۳۴۳ سید علی خامنه‌ای و دوشیزه خجسته پیوند زناشویی بستند. خطبه عقد توسط آیت الله میلانی خوانده شد. از این زمان، همدم، همسر و همراهی تازه، که شانزده بهار پیش نداشت، پا به دنیای آقای خامنه‌ای گذاشت که در همه فرودهای سرد و سخت زندگی سیاسی و شاید تک فرزادهای آن در آن روزگار، یاری غم خوار و دوستی مهربان بود.

۶ کارت دعوت را سفارش دادند و روز جشن را که در خانه پدر عروس در پایین خیابان برگزار می شد، تعیین کردند. آن شب آقای خامنه‌ای در آستانه ورودی خانه ایستاده بود و از میهمانان استقبال می کرد. مراسم، آن طور که مرسوم خانواده‌های مذهبی و مقید آن زمان بود، برگزار شد.

کتاب ازدواج ساد و شاد، ناصر کاوی



✦ مهریه یک جلد قرآن

مهریه ی ما یک جلد کلام الله مجید بود و یک سکه طلا، سکه را که بعد از عقد بخشیدم، اما آن یک جلد قرآن را محمد بعد از ازدواج خرید و در صفحه اولش این طور نوشت:

«امیدم به این است که این کتاب اساس حرکت مشترک ما باشد، نه چیز دیگر، که همه چیز فناپذیر است جز این کتاب» حالا هرچند وقت یک بار که خستگی بر من غلبه می کند، این نوشته را می خوانم و آرام می گیرم...

خاطره ای از سردار شهید سید محمد علی جهان آرا منبع: کتاب بانوی ماه ۵، ص ۱۴

✦ عروسی ساده

مراسم عروسی مان مختصر و ساده برگزار شد اسماعیل کت و شلوار پوشیده بود و به گمانم مال برادرش بود. موهایش را هم اصلاح کرده بود. من هم، همین طوری ساده بدون تشریفات، با بلوز و دامن ساده ای که یکی از دوستانم دوخته بود و یک چادر سفید در مراسم حضور داشتم. اسماعیل اصرار داشت همه چیز باید ساده برگزار شود... برشی از زندگی فرمانده لشکر بدر، شهید اسماعیل دقایقی...

راوی : همسر شهید اسماعیل دقایقی



کتاب ازدواج ساده شهید، ناصر کاوی

♦ داستان ازدواج

پدر آقا کمیل خیلی شخص مردم دار و مؤمنی هستند، همه در محل ایشان را می‌شناسند. قبل از ازدواج با کمیل من یک خواستگار داشتم. پدرم برای تحقیق در مورد او پیش پدر کمیل می‌رود و پدرشان تازه آن موقع می‌فهمند پدرم یک دختر دارد. مدتی که گذشت پدرشان پیگیر شدند و پرسیدند جریان آن خواستگار به کجا رسید که پدرم می‌گوید قسمت نشد. بعد از آن برای خواستگاری آمدند. کمیل تمام جلسات آشنایی را با قرآن شروع می‌کرد. اول هر بحث و صحبتی قرآن می‌خواند. جلسه اول که تشریف آورد سوره کوثر و جلسه دوم سوره فجر را خواند. پدرم نام مرا از سوره فجر انتخاب کرده بود و برایم خیلی جالب بود که این سوره را انتخاب کرد. آن روز فکر کردم می‌داند اسم من چیست ولی بعدها فهمیدم تا چند جلسه بعد هم نمی‌دانست نامم چیست...

۵ شهریور سال ۱۳۹۳ خطبه عقد خوانده شد. در محله‌مان جلسات قرآن دایر بود و پدرم همیشه می‌گفت من بچه‌های آن

جلسه را خیلی دعا می‌کردم تا عاقبت به خیر شوند. سر مراسم عقد پدرم گفت نمی‌دانستم دعایی که کردم به خودم برگشته است... فردای عقدمان سر مزار شهید کاظمی رفتیم. قبل از جشن عقدمان نگران بودیم حرامی داخل جشن عقد نشود. نذر کردیم سه روز روزه بگیریم و برای تمام شهدایی که می‌شناختیم نامه نوشتیم که در مراسم مان گناه نباشد... شرط ازدواج این بود که من خواستم که او حافظ کل قرآن شود اما بعد از عقد دیدم خیلی اهل قرآن است و هر جا دو نفره با هم می‌رفتیم برایم قرآن می‌خواند. من اصلاً نمی‌دانستم محفوظات ایشان چقدر است. قبل از رفتن به سوریه با هم برای حفظ قرآن مجازی ثبت‌نام کردیم. ایشان می‌خواست حفظ موضوعی کار کند و مادرم می‌گفت خیلی سنگین است که کمیل می‌گفت به یاری خدا انجام می‌دهم. مادرم گفت در مورد شفاعت این آیه‌ها را بخوان که سریع چند آیه را خواند. مادرم تعجب کرد و گفت آقا کمیل خیلی پیشرفته‌ای و چیزی نمی‌گویی. بعد از شهادت از قسمت فرهنگی سپاه به منزل ما آمدند و من تازه آنجا فهمیدم کمیل در دوره‌های مربیگری قرآن شرکت داشته و چیزی به ما نگفته تا خودش را مطرح کند. حتی یک دوره آموزش قرآن در شهرمان برگزار می‌شد و بعد از عقد پیگیر بودم به کلاس‌ها برویم. کمیل اصلاً نگفت خودم دوره مربیگری قرآن می‌روم بلکه با کمال تواضع گفت، کلاس‌ها را می‌آیم فقط اجازه بده مأموریت سوریه را بروم و برگردم که آخر وصل شد به جایی که فکرش را نمی‌کردیم...

راوی: همسر مدافع حرم، شهید کمیل قربانی

♦ من حلقه نمی‌خوام

موقع خرید حلقه، گفت: من حلقه نمی‌خوام. چیزی نگفتم. من هم پیش تر از آن گفته بودم که آئینه و شمعدان نمی‌خواهم. مشهد که رفتیم، برایش به جای حلقه، یک انگشتر عقیق خریدم. گفتم باشه به جای حلقه. بعد از شهادت ناصر، وسایلش را برایم آوردند. انگشتر عقیقش هنوز خونی بود... شهید ناصر کاظمی، فرمانده سپاه کردستان، منبع: کتاب یادگاران، شهید کاظمی



کتاب ازدواج سادۀ شهید ناصر کاظمی

♦ دعوت نامه ها

دعوت نامه را خودمان نوشتیم. آقا مرتضی با اشتیاق تمام اصرار داشت تاریخ عروسی مان شب میلاد امام حسین (ع) باشد و روز پاسدار اشتیاقش را دوچندان می کرد. کارت های عروسی را که توزیع می کردیم، جای برخی میهمانان را خالی دیدیم، شروع به نوشتن دعوتنامه کردیم برای امام علی (ع)، امام حسین (ع)، حضرت ابوالفضل (ع)، امام جواد، امام موسی کاظم، امام هادی و امام حسن عسگری علیهم السلام و دعوتنامه ها را به عموی آقا مرتضی که راهی کربلا بودند، دادیم تا در حرم این بزرگواران بیندازند و برای حضرت مهدی (عج) هم نامه ای مخصوص نوشتیم. از چهارده معصوم عاجزانه درخواست کردیم که در عروسی ما شرکت کنند و برای این که دعوت ما را قبول کنند، دعای توسل خواندیم.

چند شب قبل عروسی خواب دیدم که من با لباس عروس و آقا مرتضی با لباس دامادی در حرم امام حسین (ع) هستیم و برایمان جشن گرفته اند،

یک دفعه به ما گفتند که شما همیشه همسایه ما بودید و یک عمر همسایه ما خواهید ماند. خواب عجیبی بود برای آقا مرتضی که تعریف کردم بسیار خوشحال شد و گفت: خوشابه حال شما؛ من می دانم که شما شهید می شوید، من به او گفتم اما به نظرم شما شهید می شوی، چون مدت کوتاهی در خوابم بودید. عروسی مان رنگ و بوی خاصی داشت، مسئول تالار به آقا مرتضی گفت: عروسی مذهبی در این تالار زیاد برگزار شده اما عروسی شما خیلی متفاوت بود. برگه هایی را که در آن احادیث و جملات بزرگان نوشته بودیم، بین مهمان ها توزیع کردیم و جالب آن که عده ای به ما گفتند آن جملات، راه زندگی مان را عوض کرد! برای ما خیلی جالب بود که تاثیر یک کلام معصوم در مکانی به نام تالار عروسی، شاید تاثیرگذارتر باشد تا روی منبر عده ای نیامدند و اظهار کردند چگونگی عروسی شما قابل پیش بینی است!

صبح فردای عروسی آقا مرتضی غذاهای باقیمانده را بسته بندی کرد و به خیریه داد، همان شد خیر و برکت در زندگی مان. همسر عزیزم، دومین سالگرد عروسی مان مبارک باشد. خوشا به حالت! من با تمام ظلماتم روی زمین ماندم و تو در بهشت، در جوار امام حسین (ع) با تمام برکاتش پر بی راه نیست که لحظه جان دادن، نام مبارکش را بر زبان جاری کردی...
برشی از زندگی شهید زارع، از مدافعان حرم، راوی همسر شهید



✦ عروسی فرمانده تیپ سیدالشهدا (ع)

روزی که امام (ره) علیرضا موحد دانش، فرمانده تیپ سیدالشهدا و همسرش را عقد کرد، علی با دست چپش دست امام (ره) را گرفت و بوسید. وقتی از حضور امام (ره) بیرون آمدند، همسرش پرسید چرا با دست راست دست امام (ره) را نگرفتی؟ علی گفت: ترسیدم امام (ره) متوجه دست مصنوعی ام شود و غصه دار شود. علی اصرار داشت مراسم عروسی را در مسجد و با تعارف مقداری خرما برگزار کنند. نظرش این بود که خبر مراسم را با پخش اعلامیه به گوش دوستان و آشنایان برساند؛ اما خانواده علی زیر بار نرفت. اگرچه مراسم عروسی در نهایت سادگی، تنها با سخنرانی داوود کریمی، فرمانده سپاه تهران و فرستادن صلوات در مسجد برگزار شد، اما خانواده توانست شیرینی را جایگزین خرما کند و در عروسی پخش کند و...

راوی: همسر شهید علیرضا موحد دانش، فرمانده لشکر ۱۰ سیدالشهدا (ع)

✦ شجاعت

من و حمید به کمترین چیزها راضی بودیم؛ به همین خاطر بود که خریدمان، از یک دست آینه شمعدان و حلقه ازدواج فراتر نرفت! برای مراسم، پیشنهاد کردم غذا طبق رسم معمول تهیه شود که به شدت مخالفت کرد! گفت: چه کسی را گول می زنیم، خودمان یا دیگران را؟ اگر قرار است مجلس مان را این طور بگیریم، پس چرا خریدمان را آنقدر ساده گرفتیم؟! مطمئن باش این جور بریز و پپاش ها اسراف است و خدا راضی نیست. تو هم از من نخواه که بر خلاف خواست خدا عمل کنم. با اینکه برای مراسم، استاندار، حاکم شرع و جمعی از متمولین کرمان آمده بودند، نظرش تغییری نکرد و همان شام ساده ای که تهیه شده بود را بهشان داد!... حمید می گفت: «شجاعت فقط تو جنگیدن و این چیزها نیست؛ شجاعت یعنی همین که بتوانی کار درستی را که خلاف رسم و رسوم به غلط جا افتاده است، انجام بدهی و خط شکن باشی در این موارد...»

راوی همسر



برشی از زندگی شهید حمید ایران منش
منبع: دو نیمه سیب، موسسه مطاف عشق

کتاب از دواجر ساد شهدا، ناصر کار

ازدواج

حضرت آیت الله خامنه‌ای در ابلاغیه سیاستهای کلی خانواده، ترویج ازدواج مؤمنانه را معطوف به آن باشد. به همین مناسبت پایگاه اطلاع‌رسانی KHAMENEI.IR

وظایف

- رعایت سلیقه
- حرام بودن اجبار
- آسان کردن
- دختر و پسر
- ازدواج بردختران
- امکانات ازدواج

تشویق به ازدواج

اصرار خداوند مبنی بر لزوم تشکیل خانواده

فرصت آرامش یافتن و دلگرمی به تداوم زندگی



لزوم واسطه‌گری افراد خیر و مؤمن برای ازدواج مناسب بودن محیط دانشجویی برای زمینه‌سازی ازدواج

نقش واسطه‌ها



کم بودن مهریه و جهیزیه

- از تهیه لوازم لوکس پرهیز کنید.
- عزت دختر به اخلاق اوست نه به جهیزیه.
- مهریه ۱۴ سکه برای غلبه جنبه معنوی ازدواج بر جنبه مادی است.
- از دختر پیامبر (ص) در مهریه و جهیزیه کم‌الگو بگیرید.

سن

ازدواج در سن

ازدواج در آفتاب نیاز به داش

موانع

عمده بودن موانع فرهنگی نسبت به موانع اقتصادی

عادت‌ها | تفاخرها | چشم‌وهوا



معیارهای غلط

ثروت | جمال

شخصیت اجتماعی بالا

کتاب ازدواج ساده و شاد، ناصر کار

موفق

موفق و آسان برای جوانان را یکی از مواردی دانستند که جهت حرکت نظام باید مجموعه نظرات رهبر انقلاب درباره ازدواج را در این اطلاع نگاشت مرور میکند.

هشدارها

تبعات سخت بی تفاوتی نسبت
به مسأله ازدواج در آینده

بالارفتن سن ازدواج در کشور
بخصوص در مورد دختران

در و مادر

جلوگیری از منتهی شدن دلخوری
زن و شوهرها به دلسردی
دخالت نکردن در
جزئیات زندگی جوان ها



مسائل مالی

مشروط نبودن ازدواج به
داشتن خانه‌ی ملکی و شغل
وظیفه مسئولین، حل مشکل
مسکن، اشتغال و سربازی

ساده بودن مراسم ازدواج

- ازدواج دانشجویی برای برگزاری
مراسم ساده مناسب است.
- اندوهگین کردن مردم باریخت
و پاش در امر ازدواج حرام است.
- به جای خرید لباس عروس
به قیمت گران، کرایه کنید
- از خرجهای سنگین و اسراف
در مراسم ازدواج پرهیز کنید.

ازدواج

کن جوانی
ساز احساس
ستن همسر

معیارهای درست

تقوا و عفاف

همتایی از لحاظ ایمان

ازدواج

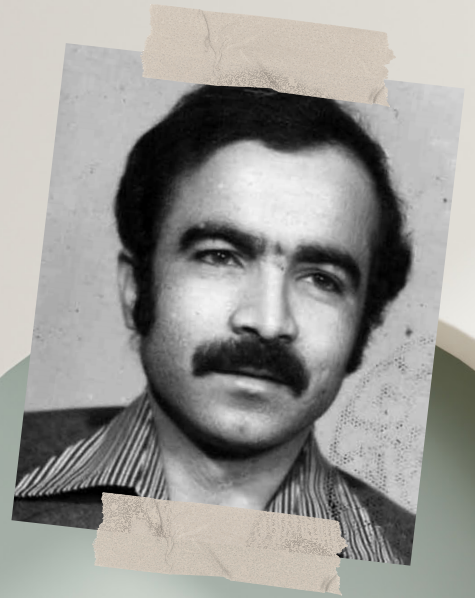
حس گریز از مسئولیت در دختر و پسر

مچشمی ها | تجمل طلبی ها

◀ ازدواج آسان

موقع خرید جهیزیه مادرم می خواست سنگ تمام بگذارد. فهرست عریض و طویلی تهیه کرده بود و هر روز چند قلمی به آن اضافه می کرد. امروز تخت و سرویس خواب، فردا مبل و میز ناهار خوری و... هر چه کردم نتونستم منصرفش کنم. دست به دامان علی شدم. آمد و خطبه ای خواند زیبا و اثر گذار! به زمین اشاره کرد و گفت: مادر جان مگه قرار نیست یک روزی بریم اون زیر؟ مادرم لبش را گزید: خدا مرگم بده! اول زندگی به اون زیر چی کار داری علی آقا؟ علی خندید: اول و آخر نداره مادر جان! آخرش سراز اون زیر در می آیم. بذارید روی خاک باشیم. بذارید باهش انس بگیریم، بذارید همین یکی دو وجب فاصله را هم کم کنیم. مادرم خلع سلاح شد. خیلی چیزها را از لیست خرید حذف کردیم. نه مبل و نه تخت و... همه حذف شده بود.

راوی: همسر شهید مهندس علی نیلچیان



◀ مبلمان

روزی که جهیزیه عروس خانم را آوردند (پدر و مادرایشان زحمت کشیده برای ایشان وسایل و لوازم تهیه کرده بودند) برای ایشان مبلمان نیز تهیه کرده بودند. ایشان قبول نکردند و حتی گفته بودند: اگر بیاورید من برمی گردانم بعدا خانواده عروس از ما خواسته بودند که ایشان را راضی کنیم. چون آنها زحمت کشیده، پولی داده بودند و مبلمان گرفته بودند. ایشان قبول نکردند و برگرداندند و می گفتند نه من گفتم که اولاً من از شما جهیزیه ای نمی خواهم و اگر خواستید زحمت بکشید، حداقل لوازم اولیه زندگی را برای من کافی است و خودتان را به زحمت نیندازید...

برشی از زندگی شهید حسن آقاسی زاده شعرباف
منبع: کنگره سرداران و شهدای استانهای خراسان



کتاب ازدواج آسان، شهید، ناصر کاوی



هنوز نوزده سال نداشتم که در خواب دیدم که دو نفر خانم بسیار محترم به عنوان مهمان وارد منزل ما شدند، خود را از طرف امام رضا(ع) معرفی کردند و هدیه‌ای که در دست داشتند و به من دادند همان زمان با خوشحالی هدیه را باز کردم که سجاده‌ای سبز رنگ به همراه مهر و تسبیح بود که بیدار شدم. اندک زمانی نگذشته بود که خانواده آقای مقدم برای خواستگاری به منزل ما آمدند...

کتاب ذوالفقار ولایت ، ناصر کاوه
راوی: همسر شهید تهرانی مقدم

شهید حسن تهرانی مقدم

کتاب از دواجر سادۀ شهید، ناصر کاوه





حاج حسن آقا آن موقع که اقدام به ازدواج کردند از مادیات جز یک موتور سیکلت چیز دیگری نداشتند، فقط توکل و توسل شان را به خدا کردند و زندگی با بنده را شروع کردند. همیشه هم به من می‌گفتند من گاهی پنج تا شش ماه پیش شما نیستم و به منطقه اعزام می‌شوم، امکان شهادت و جانبازی‌ام نیز وجود دارد همه اینها را حسن برایم گفتند و من نیز همه اینها را قبول کردم

کتاب ذوالفقار ولایت ، ناصر کاوه
راوی: همسر شهید تهرانی مقدم

شهید حسن تهرانی مقدم

کتاب ازدواج ساده شهید، ناصر کاوه





✦ سوره نساء

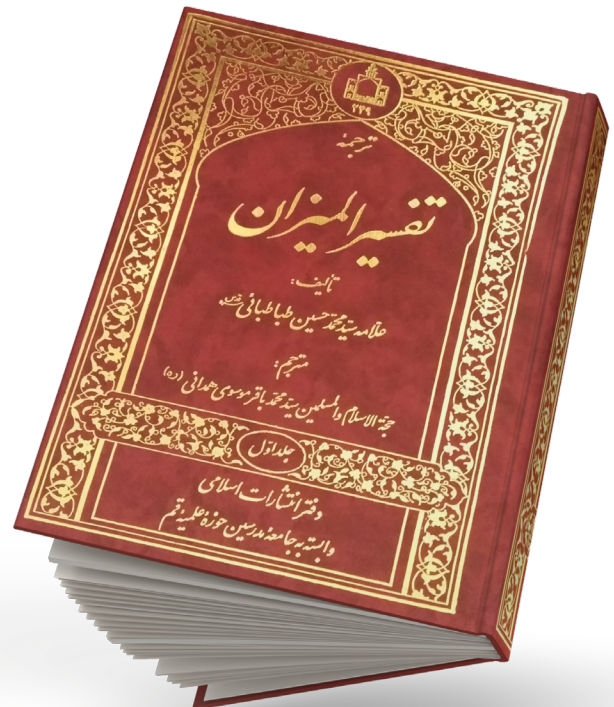
با وضو سر سفره عقد نشستیم. بعد از اینکه خطبه عقد خوانده شد، ازش خواستم قرآن رو باز کنه و چند آیه بخونه. قرآن رو باز کرد. سوره نساء (زن) اومد. خوشحال شد و خندید. چند آیه رو با صدای بلند و با صوت خوب خوند. لحن صوتش خیلی زیبا بود، خیلی به دلم نشست. یه نوری شد تو دل پر از ابهام من... بعد اذان مغرب دوتایی باهم دیگه دو رکعت نماز شکر خوندیم...

شهید مدافع حرم سید رضاطاهر،
راوی: همسر شهید

✦ هدیه امام خمینی

به در خواست خودم مهریه ام شد یک دوره تفسیر المیزان به جای آینه شمعدان، تفسیر المیزان را دور تا دور سفره عقد چیدیم! برکتی که این تفسیر به زندگی مان می داد، می ارزید به هزاران شگونی که آینه و شمعدان می خواست داشته باشد. برای مراسم هم برنج اعلا خریدیم، ولی فتح الله نگذاشت درست کنیم! می گفت: حالا که این همه آدم ندار و گرسنه داریم، چگونه شب عروسیم چنین غذای گران قیمتی بدهیم؟! برنج ها را بسته بندی کردیم و به خانواده های نیازمند دادیم. وقتی برنج ها را می دادیم. فتح الله می گفت: این هدیه امام خمینی (ره) است...

خاطره ای از زندگی خبرنگار شهید، فتح الله زیان پناه،
منبع: کتاب خدا بود و دیگر هیچ نبود



کتاب از دواجر سادۀ شهدا، ناصر کاوی



✦ عروسی بدون گناه

دوست نداشت جشن عروسی برگزار کنیم. دوست داشت بدون گناه بریم سرخونه زندگیمون. دلایل خودش را هم داشت که از نظر من دلایل بدی نبود. هرچند رضایت محمد هم برایم شرط بود. آنقدر ذوق شروع زندگی را داشتیم که به سرعت وسایلمان را چیدیم و خیلی زود برای سفر آماده شدیم. چون جشن نگرفتیم، ولخرجی کردیم و سفرمان به مشهد هوایی بود. آن هم ۲ هفته! حسابی ریخت و پاش کردو خوشحال بود که، عروسی مون بدون گناه انجام شده.

راوی: همسر شهید مدافع حرم، محمد کامران

✦ مراسم عقد شهید ردانی پور، فرمانده قرارگاه

سحرگاه در آستانه اذان صبح، خواهر مصطفی سراسیمه و حیران زده از خواب پرید. بی درنگ به سوی اتاق مصطفی رفت و در زد. یقین داشت که مصطفی در آن موقع در سجاده ی نماز شب در انتظار اذان صبح به تلاوت قرآن مشغول است. مصطفی آرام در را گشود و با چهره ی حیرت زده ی خواهرش مواجه شد که بریده بریده کلماتی بر زبان می راند: مصطفی... مصطفی!... به خدا قسم حضرت زهرا به همراه سیدی نورانی و بانویی دیگر در مراسم عروسی ات شرکت کردند. وقتی... وقتی خانم را شناختم عرضه داشتم: خانم جان! فدایتان شوم! قدم رنجه فرمودید! بر ما منت گذاشتید... اما شما و مراسم عروسی؟! فرمود: به مراسم ازدواج فرزندم مصطفی آمده ایم... اگر به مراسم او نیائیم به مراسم که برویم؟! و تعجب زده از خواب پریدم. یک مرتبه مصطفی روی زمین نشست، دست هایش را روی زمین گذاشت و شروع کرد های های گریه کردن... مرتب زیر لب می گفت: فدایشان بشوم! دعوتم را پذیرفتند... گفتم، کدام دعوت داداشی؟! تو رو خدا به من هم بگو. چون خواستم مراسم عروسی ما مورد رضایت عنایت امام زمان (عج) قرار گیرد، دعوتنامه ای برای آن حضرت و دعوتنامه ای برای مادر بزرگوارشان حضرت زهرا (س) و عمه پرکرامت شان حضرت معصومه (س) نوشتم. نامه اول را در چاه عریضه مسجد جمکران انداختم و نامه دوم را در ضریح حضرت معصومه... و اینک معلوم شد که منت گذاشته اند و دعوتم را پذیرفته اند... حال خیالم راحت شد که مجلس ما مورد رضایت مولایمان امام زمان (عج) واقع گشته است... راوی: خواهر شهید



کتاب از دواجر سادۀ شهید، ناصر کاوی

✦ خرید عروسی

برای خرید عروسی رفتیم بازار، خانواده هرکاری کردند یوسف حلقه برنداشت و گفت: طلا برای مرد حرامه و من نمی خواهم از همین حالا زندگی ام بر پایه حرام باشه... آقا یوسف هر وقت میوه یا خوراکی واسه منزل می خرید، می گذاشت توی پلاستیک سیاه و می گفت ممکنه کسی دوست داشته باشه، ولی توان خریدن نداشته باشه...

خاطره ای از زندگی شهید یوسف گلکار - راوی: همسر شهید

✦ فقط یک پتو

عروس و داماد هنوز یک ماه از ازدواج شون نگذشته بود که با همدیگه اومده بودند جبهه. آقای تازه داماد می رفت می جنگید و عروس خانم توی پشتیبانی و امداد فعالیت می کرد. محل اسکان شون هم ساختمونی در جاده آبادان - خرمشهر بود که مدام توی تیررس دشمن قرار داشت. شنیدیم فقط یک پتو دارند که وسط اتاق پهن می کنن و می نشینن، اما برای خواب چیزی ندارند. یه پتو برداشتیم و رفتیم دم اتاق شون، ولی هرچی اصرار کردیم پتو رو قبول نکرده و گفتند: **ما به آنچه داریم قانع هستیم، پتو رو ببرید برای رزمنده ها...**



منبع: کتاب ستاره های بی نشان، جلد ۳

✦ یک دوره نوار

برا عروسیمون هرکدوم از اقوام هدیه ای آورد. اما توی هدیه ها یه بسته ی زیبا و چشم نواز خیره کننده بود؟ بازش که کردند یک دوره نوار کاست درس اخلاق آیت الله مشکینی بود، هدیه ای از طرف داماد به عروس خانم... امان الله این جمله از شهید مظلوم آیت الله بهشتی رو با خط زیبا نوشته و زیر میز کارش گذاشته بود: **ما در راه اعتقاداتی که داریم، اهل سازش و تسلیم نیستیم...**

خاطره ای از زندگی شهید امان الله غلامحسین پور راوی: خانم شفیعی، همسر شهید



کتاب از دواجر ساد شمد، ناصرکار

کوهپوشناس

همین قدر که مرد احساس می‌کند که ازدواج باید بکند، برود سراغ يك زنی که دارای عفاف و نجابت هم باشد، زن هم همسری مردی را قبول کند که دارای عفاف و نجابت باشد، کافی است. دنبال زیبایی، شغل، اصل و نسب، اعتبار اجتماعی، پول، ابداء در اسلام این چیزها مورد نظر نیست، بلکه ممنوع هم هست.



سید محمد علی

رهبرانقلاب
۶۲/۱۲/۱۹

ریحانه

کتاب ازدواج ساده شهودا، ناصرکار

سرمایه خود اوست

بعضی خیال می‌کنند باید دخترشان را حتماً بدهند به کسی که هم‌شان خودشان باشد. می‌پرسیم هم‌شان یعنی چه؟ می‌گوید اگر ما مثلاً یک کاسبی هستیم، این قدر سرمایه داریم، آن هم یک کاسبی باشد، همین قدر یک خرده بیشتر! ما اگر این مقدار اعتبار اجتماعی داریم، آن هم همین حدودها داشته باشد! چرا؟ این چه قیدی است؟ اسلام اینها را قبول ندارد و ارزش‌های معنوی را قبول دارد.



مجلس خبرگان

رهبرانقلاب
۶۲/۱۲/۱۹

ریحانه

کتاب از دور رس سادۀ شهدا، ناصرکار

✦ یک جلد قرآن

پسرخاله ام بود، یک روز آمد خانه ما، با یک برگه پر از نوشته، پشت و رو! نشست کنار مادرم و گفت: خاله میشه چند دقیقه ما رو تنها بذارید، میخوام شرایطم رو بخونم، ببینم طاهره حاضره با من ازدواج می کنه یا نه؟... مادرم که رفت، رو به رویم نشست، شرایطش را یکی یکی گفت، من هم چون از صمیم قلب دوستش داشتم!... قبول کردم...گفتم: دوست دارم مهریه ام فقط یک جلد کلام الله مجید باشه!... گفت: یک جلد قرآن؛ و یک دور کتب شهید مطهری

برشی از زندگی شهید، یونس زنگی آبادی



✦ روز خواستگاری آقا محمد

روزی که برای خواستگاری آمدند، ابتدا ایشان از عقاید، روحیات و فعالیت هایی که داشت صحبت کرد. مقداری هم در رابطه با آینده کاریش و از اینکه امکان دارد جذب سپاه شود و سختی ها و مشکلاتی که شاید به همراه داشته باشد، مطالبی عنوان کرد. بعد از ایشان من شروع به صحبت کردم و گفتم: معیار من برای ازدواج ایمان، تقوا و اخلاق است، مادیات برای من زیاد مهم نیست اما معنویت خیلی اهمیت دارد.گفتم: من حتی حاضرم با شما در یک کلبه خرابه زندگی کنم اما در زندگی مان عشق به خدا و محبت اهل بیت فراموش نشود.ایشان بعد از عقد همیشه می گفت: من از یک حرف شما در جلسه اول خیلی خوشم آمد. این که با عشق به خدا و اهل بیت زندگی مان را شروع کنیم و با اعمال و کردارمان توشه ای برای آخرت مهیا کنیم، تا فردای قیامت شرمنده شهدا نباشیم. مراسم بدون تشریفات، خیلی ساده و معنوی برگزار شد...

برشی از زندگی شهید محمد منتظر قائم، فرمانده سپاه یزد
راوی: همسر شهید

کتاب از دواجر سادۀ شهید ناصر کاوی



خواستگاری پسر شهید

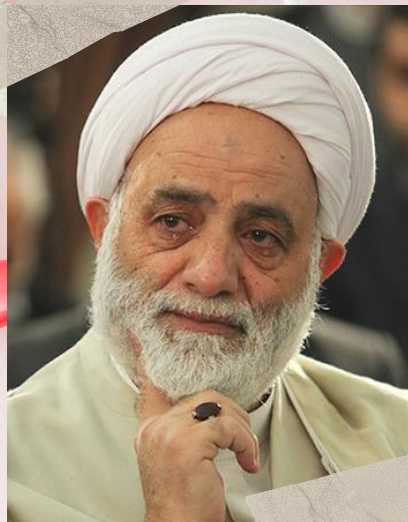
من اصلا خواب تعریف نمی‌کنم و چون این قضیه را تحقیق کردم و همین امروز صبح منزل آن شهید بودم و چون دیگر خواب صادق هست و مثل بیداری است و چون خودم تحقیق کردم برای شما تعریف می‌کنم ... قضیه از این قرار است که پسر شهیدی برایم تعریف کرد که چند جا خواستگاری رفتم و جور نشد.... و در آخر خواستگاری دختری رفتم و خوشم آمد ، ولی دختر در صحبت خواستگاری به من گفت : چون پدرت شهید شده من جواب رد می‌دهم. من دوست دارم پدر شوهر داشته باشم.

پسر شهید گفت: من با ناراحتی به خانه برگشتم و قاب عکس پدرم را برداشتم و با ناراحتی گفتم : آخه چرا جنگ رفتی که من و ۵ بچه یتیم شویم و اینقدر اذیت شویم و الان این حرفها را بشنویم... پسر شهید گفت:

بعد مدت کمی یهویی خوابم گرفت و در حالی که من هیچ وقت در آن زمان نمی‌خوایدم ... در خواب پدرم آمد و به حالت توبیخ گفت :

من که از خودم جنگ نرفتم ، من با فتوی امام خمینی برای دفاع از مملکت به جنگ رفتم ، چرا می‌گویی چرا جنگ رفتی !!؟

ناگهان دیدم تمام شهدا وارد شدند ، و بعد امام خمینی اعلی الله مقامه وارد شد و همه شهدا به احترام امام خمینی ایستادند و راه باز کردند ، امام خمینی جلو



و با حالت توبیخ و تشرزدن به من گفت: من دستور دادم پدرت به جنگ برود... اگر حرفی داری باید به من بزنی، برای چه پدرت را ناراحت کردی. این حرف ها چه بود که زدی؟ امام خمینی رویش را از من برگرداند و رو به شهیدی در جمعیت کرد و گفت بیا جلو... شهدا همه به احترام ایستادند و آن شهید جلو آمد و امام خمینی گفت: شما دخترت را به پسر ایشان بده... شهید نیز بدون درنگ گفت: چشم، این هم آدرس منزل ماست... و آدرس را در خواب به پسر شهید گفت... پسر شهید گفت از خواب بلند شدم و قضیه را به مادرم گفتم... مادرم گفت آدرس را بده می رویم... بود، بود... نبودم... ضرر نکردیم. پسر شهید گفت: همراه مادرم به آن آدرسی که آن شهید در خواب دیده بود رفتیم و دیدیم درست است... در زدیم و وقتی خانمی (همسر شهید) در را باز کرد گفت فلانی هستید!!! و انگار ما را چندین وقت می شناسد!!! و کلی ما را تحویل گرفت و گفت همسرم اخیرا به خوابم آمد و گفت فلانی برای خواستگاری دخترمان می آید... ما الان منتظر شما بودیم. آقای قرائتی ادامه داد، الان عکس های دو شهید را دارم. در ضمن من سالی شاید دو تا خواب تعریف کنم، ولی این را خودم تحقیق کردم و دیگر خواب نبود انگار بیداری بود. حالا چی دختر دکترا دارد و پسر فوق دیپلم... حاج آقا قرائتی افزود: حالا من این را تعریف کردم از فردا دختر پسرها راه نیفتند از امام خمینی همسر بخواهند وظیفه امام خمینی کارهای ازدواج نیست ولی گاهی اوقات یک چشمه ای می آیند که برای حاجتی شود...

روایتی از حاج آقای قرائتی ۲۳ مهرماه ۹۶
برنامه سمت خدا شبکه سوم سیما

کتاب از دواجر سادۀ شهدا، ناصرکار



◀ ازدواج

هفده سالش که شد ازدواج کرد؛ با دخترخاله اش. عروسیش خانه پدرزنش بود؛
توی بَرّیابان. همه را که دعوت کرده بودند، شده بودند پنج شش نفر.
خودش گفته بود به کسی نگیم سنگین تره! همسایه ها بو برده بودند.
محمد از رژیم خوشش نمی آید. می گفتند:
پسر فلانی خراب کاره. عروسیش را دیده بودند.
گفته بودند ازدواجش هم مثل مسلمون ها نیست...

شهید محمد بروجردی، فرمانده سپاه کردستان، کتاب یادگاران، ج ۱۲ شهید بروجردی

کتاب ازدواج سادۀ شهید، ناصر کاوی

ازدواج ساده‌ی بهترین‌ها

هزاران جوان زیبا و با اصل و نسب و قدرتمند و محبوب به یک تار موی علی بن ابیطالب (ع) نمی‌ارزند. هزاران دختر زیبا و با اصل و نسب هم به یک تار موی حضرت زهرا (ع) نمی‌ارزند. ایشان دختر رئیس جامعه اسلامی؛ او هم که سردار درجه‌ی یک اسلام بود. ببینید چطوری ازدواج کردند؟ چه جور مهریه‌ی کم، چه جور جهیزیه‌ی کم.

همه چیز با نام خدا و با یاد او. اینها برای ما الگو هستند.

سید محمد

۱۳۷۵/۰۲/۱۷



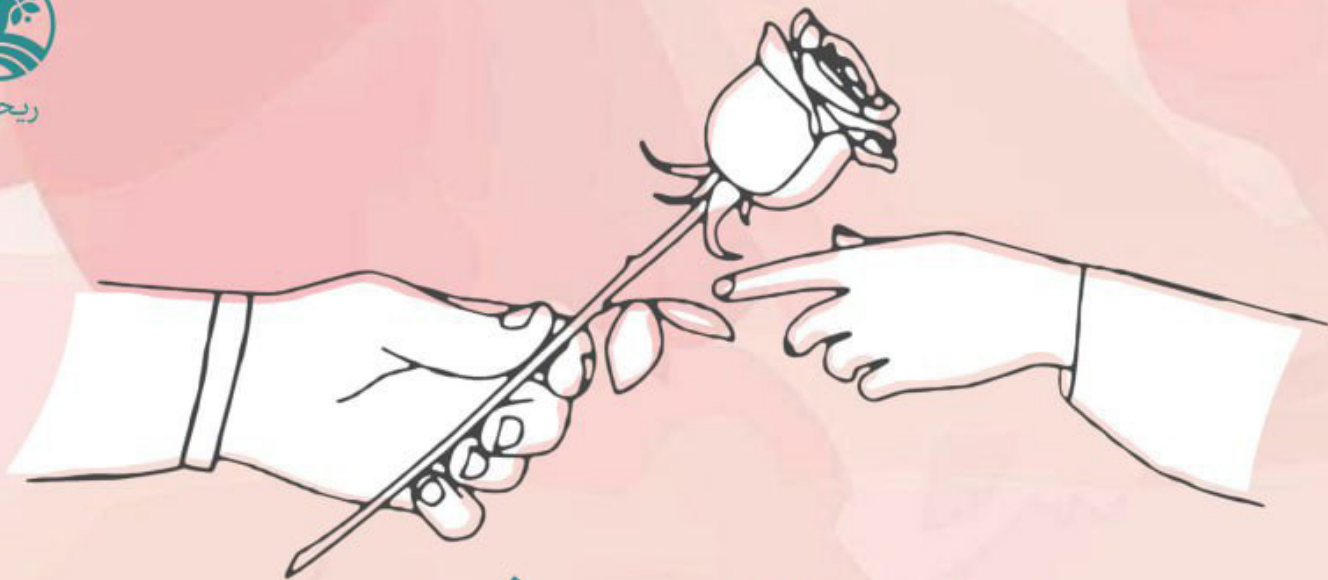
کتاب ازدواج ساده‌ی شهدا، ناصرکار



ریحانه



ریحانه



ازدواج موفق، ازدواج آسان

مروری بر توصیه‌های رهبرانقلاب
درباره‌ی «ازدواج آسان»



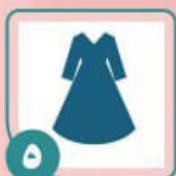
ازدواج‌های دانشجویی،
گزینه‌ای برای برگزاری
ساده مراسم ازدواج

۱۳۷۹/۱۲/۹



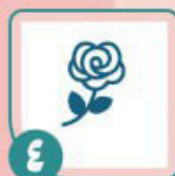
پرهیز از خرجهای
سنگین و اسراف در
مراسم ازدواج

۱۳۷۴/۵/۲۴



کرایه لباس عروس
به جای خرید آن

۱۳۷۴/۱۰/۴



اصل اخلاق دختر
است نه جهیزیه

۱۳۷۷/۱۲/۲۸



مهریه هر چه کمتر، به
طبیعت ازدواج نزدیک‌تر

۱۳۷۴/۵/۱۸



شرط نبودن خانه
ملکی و شغل
درآمددار در ازدواج

۱۳۹۲/۸/۶



مراسم هر چه کمتر
و ساده‌تر بهتر

۱۳۷۱/۹/۲۴



پرهیز از هتلها و سالنها
و جشنهای پُرخرج

۱۳۷۳/۱۰/۲۷

کتاب ازدواج ساده‌شده، ناصرکار



✦ نماز شکر

تا آمدن مهمان ها برای مراسم عقد توی اتاق تنها بودیم. مهر خواست گفتم: تا نگی برای چی می خواهی نماز بخوانی، مهر نمی دهم. گفت: خدا به من همسر خوب داده، می خواهم نماز شکر بخوانم...

برشی از زندگی شهید عبدالله میثمی
منبع: یادگران ۵، کتاب شهید میثمی، ص ۴۷

✦ کت و شلوار شهادت

کت و شلوار دامادی اش را خیلی دوست داشت. تمیز و نو در کمد نگه داشته بود. به بچه های سپاه می گفت: برای این که اسراف نشود، هر کدام از شما خواستید داماد شوید، از کت و شلوار من استفاده کنید. این لباس ارثیه ی من برای شماست. کت و شلوار دامادی محمد حسن، وقف بچه های سپاه شده بود و دست به دست می چرخید. هر کدام از دوستانش که می خواستند داماد شوند، برای مراسم دامادی شان، همان کت و شلوار را می پوشیدند. جالب تر آن که، هر کسی هم آن کت و شلوار را می پوشید به شهادت می رسید!... **همسر شهید محمد حسن فایده**





ازدواج آسان

اگر ازدواج آسان بود، اگر مردم آن قدر سخت‌گیری نکرده بودند، بعضی‌ها اگر مهریه‌شان سنگین نبود، اگر این جهیزیه‌های جاهلانه نبود و پدر و مادرها به خیال خودشان برای این‌که مبادا دل دخترشان بشکند، خودشان را به آب و آتش نمی‌زدند، این گرفتاری‌ها برای خیلی از خانواده‌ها پیش نمی‌آمد.»

امام خامنه ای، ۱۴ تیر ۱۴۰۱

کتاب ازدواج آسان، ناصر کاویانی

کتاب از دواجر سادہ شہد، ناصر کاوہ

از مراسم عروسی آغاز کنید

در همه‌ی امور زندگی تان سادگی را رعایت کنید. اولش هم از همین مراسم ازدواج است، از اینجا شروع می‌شود. اگر ساده برگزار کردید قدم بعدی‌اش هم می‌شود ساده و الا شما که رفتید آن مجلس کذایی مثل اعیان و اشراف‌های طاغوت را درست کردید، بعد دیگر نمی‌توانید بروید توی خانه‌ی کوچکی مثلاً با وسایل مختصری زندگی کنید. این جور نمی‌شود دیگر. چون خراب شده و از دست رفته است. از اول، زندگی را پایه‌اش را براساس سادگی و ساده‌زیستی بگذارید تا زندگی بر خودتان، بر کسان تان و بر مردم جامعه ان‌شالله آسان شود...
امام خامنه‌ای، خطبه عقد ۱۳/۰۶/۷۴



کتاب ازدواج ساده شمد، ناصر کاوی